

بیتا

جنگل  
ریشه‌های هزارتو

بیتا  
Hoopa

# جنگل ریشه‌های هزارتو



ایتالو کالوینو

تصویرگر: نیکولتا چکولی

مترجم: محیا بیات

**LA FORESTA-RADICE-LABIRINTO**  
Copyright © 2000, Palomar S.p.A e Arnoldo Mondadori Editore S.p.A., Milano per il testo  
© Mondadori Libri S.p.A., Milano – Cover and Inside Illustrations by Nicoletta Ceccoli  
All rights reserved.  
Persian Translation © Houpaa Publication, 2022

نشر هوپا در چارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری  
نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی  
این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد، از آژانس  
ادبی نویسنده‌ی آن خریداری کرده است.

**رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟**  
یعنی «نشر هوپا» از بازماندگان ایتالو کالوینو نویسنده‌ی  
کتاب، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران  
و همه جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم  
نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت  
کرده است. اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را  
به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند،  
بدون اجازه و رضایت بازماندگان نویسنده این کار را  
کرده است.

سرشناسه: کالوینو، ایتالو. ۱۹۲۳ - ۱۹۸۵ م.  
Calvino, Italo  
عنوان و نام پدیدآور: جنگل ریشه‌های هزارتو  
نویسنده ایتالو کالوینو: تصویرگر نیکولتا چکولی؛  
مترجم محیا بیات.  
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۹.  
مشخصات ظاهری: ۶۴ ص.: مصور.  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۳۸۷-۲  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
یادداشت: عنوان اصلی: La foresta radice labirinto  
یادداشت: گروه سنی: ج.  
موضوع: داستان‌های کودکان (ایتالیایی)  
Children's stories, Italian  
موضوع: شناسه افزوده: چکولی، نیکولتا  
Ceccoli, Nicoletta  
شناسه افزوده: شناسه افزوده: بیات، محیا. ۱۳۶۶ - مترجم  
رده‌بندی دیویی: ۸۵۳/۹۱۴  
شماره کتابشناسی ملی: ۷۴۳۸۴۸۰

## جنگل ریشه‌های هزارتو

نویسنده: ایتالو کالوینو

تصویرگر: نیکولتا چکولی

مترجم: محیا بیات

ویراستار: شایسته ابراهیمی

مدیر هنری: علی بخشی

طراح گرافیک متن: آزاده توماچ‌نیا

چاپ اول: ۱۴۰۱

تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه

قیمت: ۴۱۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۳۸۷-۲



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی

دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.

صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ | تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰

www.hoopa.ir | info@hoopa.ir

■ همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا  
محفوظ است.

■ استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در  
قالب بخش‌هایی از آن، مجاز است.



در جنگلی چنان انبوه که حتی روزها هم تاریک بود،  
شاه کلودوونو، هنگام بازگشت از جنگ، سوار بر اسب  
در رأس سپاهش می‌راند.

پادشاه می‌دانست جنگل که تمام شود، پایتخت  
فرمانروایی‌اش، آلبروبورگو، در مقابلش نمایان  
می‌شود. سر هر پیچ، امید داشت که برج و باروهای  
شهر را ببیند، اما هیچ! زمان زیادی بود که در جنگل  
پیش می‌رفت، ولی خبری از انتهای جنگل نبود.

پادشاه به آمالبرتو، ملازم قدیمی‌اش، گفت: «پیدا  
نیست... هنوز هم پیدا نیست...»

«تا چشم کار می‌کند، فقط تنه‌ی درختان و شاخه‌های



«شهر، شهر آن جاست!»

«کجا؟»

«از بین شاخه‌ها دیدم که گنبد کاخ پادشاهی پدیدار

شد، اما الان دیگر نمی‌توانم ببینمش.»

«تو هم برت داشته. این‌جا جز شاخ و برگ چیز

دیگری دیده نمی‌شود.»

اما در پیچ بعدی، پادشاه بود که بانگ برآورد:

«هی! آن جاست! دیدمش! دروازه‌های باغ

پادشاهی! برج نگهبانی!»

درهم و برگ و بوته و خاربن است. سرورم چطور  
می‌توانیم امیدوار باشیم که از جنگلی چنین انبوه، شهر  
را ببینیم؟»

پادشاه زیر لب گفت: «یادم نمی‌آید این جنگل چنین  
طولانی و درهم‌تنیده بوده باشد.»

شاید وقتی او از آن منطقه دور بوده، گیاهان زیاده  
از حد رشد کرده‌اند، در هم پیچیده‌اند و مسیرها را  
اشغال کرده‌اند.

ناگهان ملازم روی پایش جهید.



ملازم گفت: «کو، کجاست سرورم؟ من که هیچ نمی بینم.»

چشم های پادشاه، سرگردان به اطراف می چرخید.  
«آن جا... نه... همین الان دیدمش... کجا رفت؟»  
سایه ی بین درختان انبوه و هوا رفته رفته تاریک تر می شد. از میان شاخه های بلندترِ درختان صدای بال زدن و آوایی عجیب به گوش رسید.

«قاغ... قاغ...»

پرنده ای به رنگ و شکلی غریب بر فراز جنگل پرواز می کرد. پرهایی رنگارنگ داشت شبیه پرهایی قرقاول، بال هایی بزرگ که مثل بال های کلاغ بر هوا می کوبیدشان، نوکی دراز مثل نوک دارکوب و کاکلی سیاه و سفید پوشیده از پر مثل کاکل هدهد.

پادشاه فریاد کشید: «وای! بگیردش!»

«فرار کرد! دنبالش می‌کنیم.»

سربازان به‌خط شدند و قدم‌رو، به‌دنبال پرنده به‌چپ و راست پیچیدند و عقب‌گرد کردند، اما پرنده دیگر ناپدید شده بود. هنوز از دور صدای «قاغ... قاغ...» به گوش می‌رسید اما کمی بعد، آن هم ساکت شد. راه‌رفتن برایشان سخت شده بود. پادشاه گفت: «شاخه‌ها راهمان را بند آورده‌اند. یا باید از آن‌ها بالا برویم یا سینه‌خیز از زیرشان رد شویم.»

ملازمش گفت: «شاخه؟ این‌ها ریشه‌اند سرورم.»  
پادشاه پاسخ داد: «اگر این‌ها ریشه‌اند، پس ما سر از زیر زمین درآورده‌ایم.»  
آمالبرتوی پیر ادامه داد: «و اگر شاخه‌اند، پس زمین را گم کرده‌ایم و در هوا معلقیم.»  
باز هم پرنده پیدایش شد، در واقع، سایه‌اش دیده شد که پرواز می‌کرد و صدای «قاغ... قاغ...» دوباره به گوش رسید.



# عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب های خوردنی



کتاب فروشی های هوپا  
[www.hoopabooks.ir](http://www.hoopabooks.ir)



اینستاگرام هوپا  
hoopa\_publication



سایت هوپا  
[www.hoopa.ir](http://www.hoopa.ir)



کانال تلگرام هوپا  
<https://t.me/hoopabooks>

